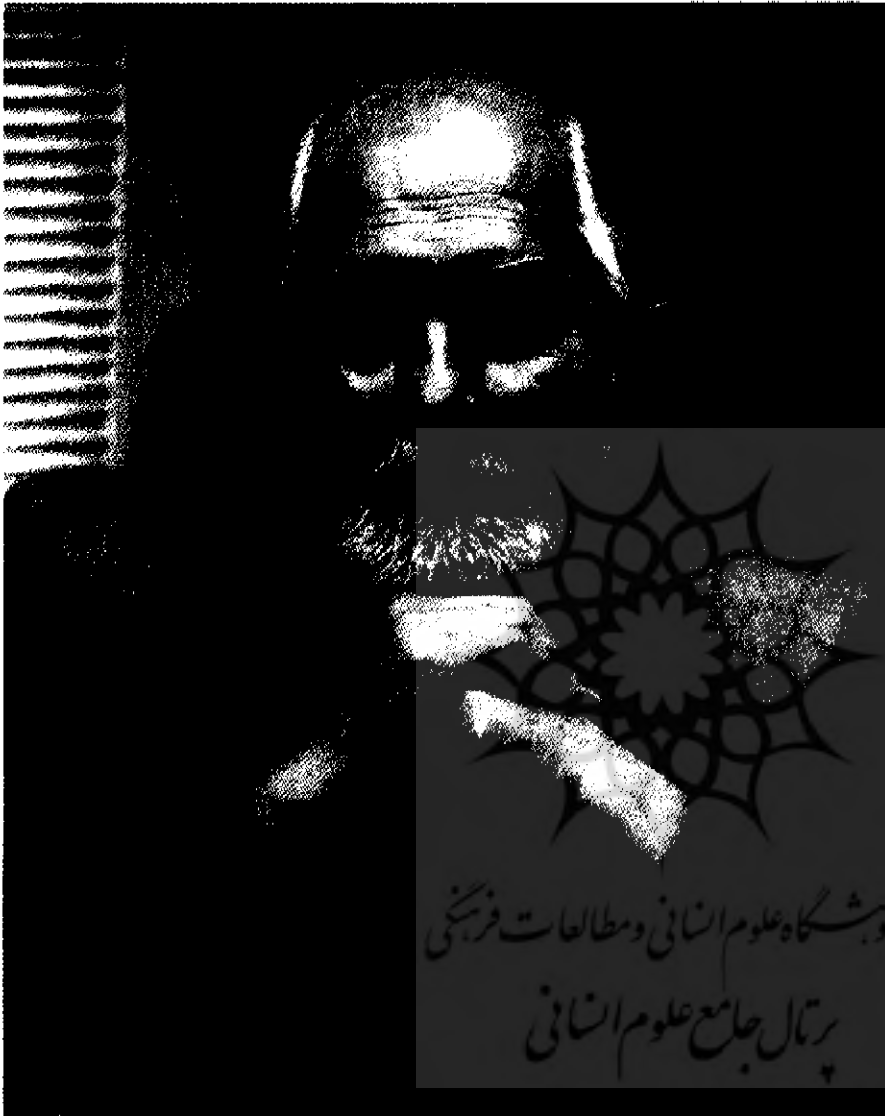


# فلسفه‌ای برای همیشه

ماهیت فلسفه اسلامی در گفتگو با دکتر سیدحسین نصر

صدرا صدوقی ♦



اشاره

«فلسفه اسلامی هر نوع اندیشه فلسفی است در درون تمدن اسلامی که ریشه‌اش در تعالیم اسلامی از لحاظ توحید و رابطه عقل با توحید باشد.» این تعریفی است که سیدحسین نصر، استاد مطالعات اسلامی دانشگاه جرج واشنگتن، از فلسفه اسلامی ارائه می‌دهد. در گفتگوی تلفنی با این استاد و محقق حکمت اسلامی ضمن بررسی ماهیت فلسفه اسلامی، چالش‌های پیش‌رو و آینده این مکتب حکمی و فلسفی نیز مورد بررسی قرار گرفت. این گفتگو در آثاری صورت پذیرفت که همایش بزرگ بررسی اندیشه‌های نصر در دانشگاه تهران و جلسه بررسی مجموعه مقالات او در شهر کتاب برگزار گردید. آنچه پیش‌رو دارید حاصل این گفتگوست.

\*\*\*

آقای دکتر اساساً تصور شما از فلسفه اسلامی چیست؟ یا به عبارتی جتاهالی فلسفه اسلامی را چگونه تعریف می‌کنید؟

زکویای رازی، ابن کمونه و... را ما در تاریخ فلسفه می‌بینیم، اما این‌ها به معنی فلسفه اسلامی نیست. از طرف دیگر برعکس آنچه برخی می‌گویند که فلسفه اسلامی وجود ندارد، ما فلسفه در تمدن اسلامی داریم. هر فلسفه‌ای یک رنگی دارد و در یک عالم خاصی فعالیت می‌کند. تصورش از عقل، از عالم ذهن و عین و رابطه ذهن و عین و تمام اینها، مبتنی بر یک جهان‌بینی کلی است که آن فلسفه دارنده آن است و فلسفه‌ای مستقل از این جهان‌بینی‌ها وجود ندارد، چه فلسفه افلاطون، چه هگل، چه کانت و چه فلسفه هندی و چینی و ایرانی.

لذا به نظر من در تعریف فلسفه اسلامی باید گفت که فلسفه اسلامی آن نوع فلسفه یا جهان‌بینی کلی است که در قلب آن توحید قرار دارد. همچنین تبلور و تحقیق و بیانش در داخل تمدن اسلامی است، یعنی وقتی از توحید شروع کنید و در داخل تمدن هندو راجع به آن سخن

در آغاز کتاب تاریخ فلسفه اسلامی و در چند اثر دیگر، بنده مفصلاً در این باره سخن گفته‌ام، اما بهتر است که به صورت خلاصه آن مطالب را بیان کنم. سؤال شما سؤال پیچیده‌ای است و پاسخ آن نیز بسیار ظریف است. اگر مقصود ما از فلسفه هر نوع اندیشه منظم باشد، ما می‌توانیم بگوییم کلام هم صبغه فلسفی داشته است، همچنین علوم قدیم و شعر و عرفان هم به همین نحو، به طوری که مثلاً گفته می‌شود فلسفه تصوف یا فلسفه علم و... در این صورت فلسفه اسلامی، هرگونه تفکر منجمی است در داخل تمدن اسلامی که با رنگ دین اسلام انجام پذیرفته است.

البته من این دید و این تعریف را محدودتر می‌کنم و به نظر من فلسفه اسلامی هر نوع اندیشه فلسفی است در درون تمدن اسلامی که ریشه‌اش در تعالیم اسلامی از لحاظ توحید و رابطه عقل با توحید باشد. لذا هر فلسفه‌ای که در تمدن اسلامی به وجود آمده، فلسفه اسلامی نیست، مثلاً آثار

**گرفته است؟ آیاشما دسته‌بندی خاصی برای این امر در ذهن خودتان دارید؟**

من قریب به نیم قرن است که با این مسئله سروکار دارم، چون ۵۰ سال پیش هنگامی که پس از پایان تحصیل در دانشگاه هاروارد و ام‌آی‌تی به ایران باز گشتم، با این مسئله سروکار داشتم و دارم. وقتی من سال ۱۳۳۷ به ایران آمدم، دانشمندان بسیار برجسته‌ای در فلسفه اسلامی وجود داشتند، ولی به جز یک درس که درباره فلسفه اسلامی در دانشکده ادبیات تدریس می‌شد، درس دیگری نبود. و در قلمرو دانشگاهی و حوزه افرادی که تحصیلات جدید داشتند، فلسفه اسلامی اصلاً مطرح نبود و کسی به آن توجه نداشت. آن کسانی هم که کمی توجه داشتند، از دید غربی‌ها بیان می‌کردند که یک ابن‌سینا و ابن‌رشدی بوده است و دیگر هیچ، لذا این وضع فلسفه اسلامی بود در ایران و من در شرح حال خودم هم نوشته‌ام، زمانی که استاد دانشگاه تهران و بعدها رئیس دانشکده بودم، خیلی ناظر به این امر بودم و یکی از اولین کوشش‌های من این بود که به جای اینکه ما فلسفه غرب را از منظر غربی‌ها بخوانیم - اما به زبان فارسی - فلسفه غربی را از دیدگاه فلسفه خودمان بیاموزیم و شاید اگر من یک خدمت ناچیزی در احیاء فلسفه اسلامی کرده باشم در ایران، همین امر باشد.

به هر حال استادان بزرگی در آن زمان بودند که من سعادت داشتم خدمت چند تن از آنها درس بخوانم. مثل مرحوم علامه طباطبائی، استاد محمدکاظم عصار، آیت... رفیعی قزوینی، مرحوم الهی قمشه‌ای، مرحوم شعرانی و... این بزرگان میراث کتبی و سنت تدریس شفاهی فلسفه اسلامی را حفظ کرده بودند و روش آنها خیلی تفاوت داشت با آنچه انسان در کتاب‌ها می‌دید. من خاطرم هست - چون بیش از ۲۰ سال با مرحوم علامه طباطبائی درس می‌خواندم - ایشان می‌گفتند: «دکتر نصر، کسی که فلسفه می‌خواند باید یاد بگیرد که نه تنها چیزهای سباهی که در کتاب آمده را بخواند، بلکه باید آن چیزهای سفیدی که نوشته نشده است را هم فرا بگیرد و در حقیقت اشاره می‌کردند به این سنت شفاهی». در مرحله بعد این شد که از دهه ۴۰، در اثر چیزهای زیادی که بنده شروع کردم به نوشتن، چون چند زبان اروپایی را می‌دانستم و تمدن غربی را بیشتر از کسانی که حمله می‌کردند به فلسفه اسلامی، با اتکاء به فلسفه غربی می‌شناختم - لذا نوشته‌های من خیلی تأثیر می‌کرد در افراد - از این دوره بود که به نظر من احیاء فلسفه اسلامی در روند مختلف از این زمان شروع شد. در قم بزرگان حوزه علمیه قم و کمی قبل‌تر از آن در دوره آیت... بروجردی، وقتی علامه طباطبائی از تبریز تشریف آوردند به تهران، ایشان

را یک نوع تاج‌سری بر سر این روند تفکر در تفکر اسلامی می‌دانم - من یک وقتی خودم هم مطلبی در این باره از کندی تا ملاصدرا نوشته بودم - ملاصدرا در قرن ۱۰ هجری قرار داشته، یعنی ۶۰۰ یا ۷۰۰ سال پس از کندی و توانسته از تمام بحث‌ها، از غزالی و ابن‌سینا گرفته و قبل از او فارابی و کندی و بعدها نظریات خیلی مهم شیخ اشراق در رابطه بین دانش اشراقی و اشراق دینی و بعدها مکتب ابن‌عربی، توانسته از همه این‌ها استفاده کند و به نظر من مهمترین و بهترین راه‌حل پیشنهاد شده، راه‌حل او - ملاصدرا - است. مثلاً در رابطه بین قدیم و حادث که همه فلاسفه مسلمان با آن سروکار داشتند، با این موضوع فلسفه و دین ارتباط دارد، که ملاصدرا هم با یک مسأله‌ای مانند حرکت جوهری، و او آنها را مطرح کرده ولی عده‌ای هم به او خرده گرفته‌اند و البته بر حدوث دهری میرداماد هم خرده گرفته‌اند، لذا تمام جوانب مختلف را نمی‌توان گفت که ملاصدرا در نظر گرفته است ولی بیش از دیگران راه‌حل‌های او اهمیت دارد. یا مسأله‌ای که تمام فلاسفه مسلمان که در زمینه رابطه فلسفه و دین تفحص می‌کنند برایشان محل نظر بود، مبحث معاد بود که در حقیقت با فلسفه‌ای که مسلمانان از یونانیان گرفته بودند، اصلاً بحث معاد در آن گنجایش پیدا نمی‌کرد. چون معاد به معنی ابراهیمی‌اش در عالم رومی و یونانی به آن صورت نبود - البته یک صورتی از معاد بود اما با معادی که مدنظر ماست فرق داشت - به همین جهت معاد را به صورت ایمانی قبول می‌کردند مانند ابن‌سینا یا به صورت شکاکانه به آن می‌نگریستند یا اصلاً بحثی راجع به آن نمی‌کردند. ملاصدرا یک بخش زیادی از کتاب اسفارش مربوط به تکامل نفس و معاد و... است (در سفر چهارم)، در این موضوع اساسی که انسان چه فیلسوف باشد و چه نباشد، به هر حال در فکر عاقبت خودش است و اینکه زندگی او چگونه خواهد بود و... این سؤالات همیشه با انسان باقی است. ملاصدرا از تمام فلاسفه قبلی خود بیشتر موفق بوده در ایجاد کردن یک پلی میان تعالیم دینی و تعالیم فلسفی، یعنی اینکه حقیقت معاد را بتوان با فلسفه فهمید و با استفاده از مسئله عالم خیال و... حتی در دوران خود ما خرده گرفته‌اند که ملاصدرا از این راه یک بی‌رنگی‌ای بخشیده است به تعالیم معاد، چنانکه در تعالیم قرآن کریم و احادیث نبوی و ولوی هست.

**\* اینکه فرمودید به ملاصدرا خرده گرفته شده، شاید امروز از جانب اهالی مکتب تفکیک مطرح شده باشد، درست است؟**  
تا حدی همینطور است.

**\* جنابعالی فکر می‌کنید در دوران ما چه تلاش‌هایی برای احیاء فلسفه اسلامی صورت**

بگیرید، این امر مبتنی بر الفاظ و کلمات و تصاویر و نهادها و امثال تمدن هندو است. و هنگامی که از دیدگاه اسلامی از آن سخن بگوییم، زبان فرق می‌کند، که یا فارسی و یا عربی است، و دیگر اینکه تصورات و مفاهیمی که با آن سروکار داریم، اینها مبتنی بر عالمی است که ارتباط دارد با عالم تمدن اسلامی. لذا با توجه به همه این تعاریفی که بنده ارائه کردم، این باز هم کافی نیست و از لحاظ منطقی موشکافی‌های دیگری هم لازم است.

**\* به نظر جنابعالی فیلسوفان مسلمان تا چه میزان در جمع میان عقل و دین کامیاب بوده‌اند؟ به‌خصوص در مباحثی چون مبدأ و معاد و یا به‌طور کلی در اصول اعتقادات؟**

از نظر بنده البته آن کسانی که بیشتر از همه موفق بوده‌اند، عرفا هستند. یعنی عرفان مکتب ابن‌عربی و عرفان نظری‌ای که هم جنبه قوی فلسفی دارد و هم جنبه عرفانی. اما اگر عرفان را کنار بگذاریم، از لحاظ فلسفه اسلامی ما، اولاً این مسئله از آغاز بوده است، مثلاً ابویعقوب کندی اولین فیلسوفی بود که با این موضوع مواجه بود، تا برسیم به آقا علی مدرّس و دیگر فلاسفه بزرگ دوره قاجاریه و هم چنین در دوره خودمان مرحوم علامه طباطبائی سر و کارشان با این موضوع بوده است، چون نه تنها در اسلام بلکه در یهودیت و مسیحیت و سایر ادیان ابراهیمی، وقتی کسی به تفکر فلسفی پرداخته، متوجه شده است که یک منبع دیگری برای علم و دانش و شناخت وجود دارد که آن هم ادعا می‌کند که می‌تواند انسان را نه فقط به اخلاق، بلکه به معرفت برساند و آن معرفت واقعی چیزی نیست جز دین.

به همین جهت من به عنوان متفکری که تفکر فلسفی دارد و برای جستجوی علیت و مسائل فلسفی از نیروی عقلانی استفاده می‌کند، می‌پرسم که این چه رابطه‌ای دارد با آن منشأی که آن هم ادعای رسیدن به معرفت را می‌کند. این امر در همه تمدنها و ادیان بزرگ جهان به انحاء مختلف وجود داشته است. اما در داخل فلسفه سنتی خودمان، هرکسی سعی کرد از یک راهی این موضوع را حل کند. مثلاً راه‌حل کندی و فارابی به کلی با هم متباین‌اند. کندی می‌خواهد یک تقسیم بندی از علوم عقلی بکند به نحوی که تداخلی با علوم نقلی و دین نداشته باشد، در حالی که فارابی بیان می‌کند که عقل می‌تواند خود به حقایق علوم نقلی و وحی برسد و... این کاروان طولی که سیر می‌کند این راه را، به نظر من در آن عمیق‌ترین راه‌حلی که ارائه شده است راه‌حل ملاصدرا است و مکتب فلسفی که از او منشعب شده، یعنی در این موضوع مباحث حاج‌ملاهادی سبزواری و آقاعلی مدرّس و بزرگان دیگر، فرق زیادی با ملاصدرا ندارند، به همین جهت بنده آن

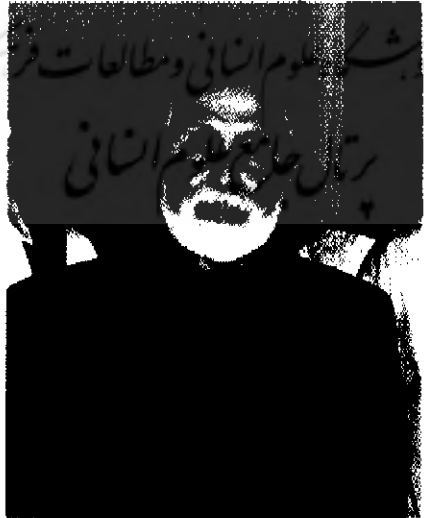
دست تنها شروع کردند به تدریس جدی فلسفه البته نه به صورت درس خارج در منازل، بلکه در مدارس - چون درس خارج همیشه بود - و در این راه البته با مشکلات بسیار زیادی مواجه شدند و بعد مرحوم بروجردی گفتند که این مرد - علامه طباطبائی - انسان عابد و زاهد و عارفی است و اجازه دهید که به کار خود ادامه دهد و لذا کسی دیگر مزاحم ایشان نشد و ایشان در بین طلاب و در حوزه علمیه قم بیشتر و بعدها تا حدی در تهران، باعث احیاء فلسفه اسلامی شدند و من در خاطرم هست که یک یا دو سال پیش از انقلاب، در مدرسه فاطمیه قم می‌رفتم خدمتشان و یا در تهران که ایشان درس شفا می‌دادند و بیش از ۴۰۰ طلبه داشتند که خدمت ایشان شفای بوعلی می‌خواندند، لذا هنگامی که پس از درس به همراه ایشان به منزل می‌رفتم - مرحوم علامه طباطبائی در منزل آیت... خمینی زندگی می‌کردند، چون ایشان در تبعید بودند - در منزل به ایشان گفتم که استاد چقدر افرادی که خدمتشان شفا می‌خوانند زیاد است و آنهم درس مشکلی مثل شفا، و در حقیقت این نشان از رونق احیاء فلسفه اسلامی در ایران بود و در نتیجه افراد برجسته نسل بعدی مثل مرحوم استاد آشتیانی، استاد مطهری در آن زمان بالیدند.

رونق دیگر خارج از حوزه علمیه بود و این در واقع احیاء علاقه و دلبستگی به فلسفه اسلامی در قلمرو دانشگاهی بود و این امر چند علت داشت: مثل مراجعت هانری کرین به ایران و مباحث او با علامه طباطبائی. در این جلسات من بیشتر مطالب را ترجمه می‌کردم و البته گاهی هم آقای دکتر داریوش شایگان و دیگران هم در این مسئله کمک می‌کردند، یعنی در این جلسات عده‌ای قلیل اما متفرد را متوجه این مسئله کرد که یکی از مهمترین شرق‌شناسان و فلاسفه فرانسه به فلسفه اسلامی در ایران علاقه‌مند شده است و آن وقت جو فرهنگی به گونه‌ای بود که اگر این را از یک فرانسوی می‌شنیدید، این بیشتر اثر داشت تا این که از زبان یک ایرانی بشنوید و متأسفانه اوضاع فرهنگی ایران این‌گونه بود.

علاوه بر این جلسات با مرحوم علامه طباطبائی، علت دیگر چاپ کتب مهم فلسفی توسط کرین، خود بنده و دیگران و احیاء این متون بود و بعد توجه بیشتر به فلسفه اسلامی در مدارس. چون دانشگاه تهران در آن دوره تنها دانشگاهی بود که دوره دکتری فلسفه داشت و تمام استادان متأخر فلسفه در دانشگاه‌های ایران، پرورده گروه فلسفه این دانشگاه بودند. مرحوم دکتر یحیی مهدوی که مرد بسیار شریفی هم بود، اما از دیدگاه فلسفی، یک پوزیتیویست بود و علاقه‌مند به آگوست کنت و... و هم چنین دکتر صدیقی، و اینها خیلی متفرد بودند در دانشگاه تهران، اما از آنجا که عنایت الهی بود من توانستم از لحاظ اجرایی قدرت زیادی در

دانشکده پیدا کنم و موفق شدم جو را تا حد زیادی عوض کنم و شاگردان من که مشغول گذراندن دوره دکتری بودند، بیشتر علاقه‌مند شدند به فلسفه اسلامی. حتی من و هانری کرین سالها یک سمینار دکتری برگزار می‌کردیم راجع به فلسفه اسلامی و افرادی مثل مرحوم دکتر مجتوبی، دکتر رضا داوری، مرحوم دکتر پورحسینی و افراد دیگری که بعدها همه استادان معروف فلسفه شدند، به فلسفه اسلامی بیشتر علاقه‌مند شدند و بعد هم در همین روند شاهد احیاء فلسفه اسلامی بودیم. البته تأسیس انجمن حکمت و فلسفه در ایران، شاید آخرین قدم مهمی بود که در این راه در ایران پیش از انقلاب برداشته شد و این خیلی مؤثر بود و شاید جزء مهم‌ترین خدمات فرهنگی بنده در ایران بوده باشد.

به هر حال ما در سال ۱۳۵۲ یا ۵۳ کار در انجمن فلسفه را آغاز کردیم، آنجا جایی بود که خصوصاً نیمی از افراد اعم از اساتید و هیأت امنا و... در فرنگ تحصیل کرده بودند و نیم دیگر در حوزه علمیه قم و به عبارتی تربیت درسی کاملاً سنتی داشتند. مرحوم دکتر مهدی حائری - که بسیار شخص مهمی است در احیاء فلسفه اسلامی - مربوط به نسل بعد از علامه طباطبائی و استاد محمدکاظم عصار و آیت... خمینی است.



ایشان و مرحوم مطهری و مرحوم آشتیانی را بنده به انجمن دعوت کردم و از طرف دیگر کسانی مثل کرین، ایروتسو و دانشمندان برجسته‌ای که در فلسفه تطبیقی بودند را هم دعوت کردم و از طرف دیگر، افرادی چون دکتر منوچهر بزرگمهر و دکتر مهدوی و دکتر مهدی محقق و... هم حضور داشتند و در واقع محیطی ایجاد شد که در آن برخورد بین اندیشه غربی و فلسفه اسلامی به‌وجود آمد و این برخورد خیلی مثبت بود و باعث احیاء علاقه به فلسفه اسلامی شد. بنده خیلی خوشحال هستم، با توجه به اینکه چند دهه است که در ایران نیستم، اما

این روند تا حد زیادی ادامه پیدا کرد. مثلاً آقای دکتر دینانی، دکتر اعوانی، دکتر حداد عادل - که البته وارد سیاست شده‌اند - جزء افراد برجسته آن دوره بودند که علاقه‌مند شدند به فلسفه اسلامی و من خوشحالم که این روند تا حد زیادی ادامه پیدا کرده و در داخل ایران هم شاهد نسل جوانی هستیم که سروکارشان به فلسفه اسلامی است که البته همه آنها معمم نیستند و برخی از آنها حاصل این نوع دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها در ایران هستند که در آن سعی شد فلسفه اسلامی متناسب با زمینه فرهنگی امروز ایران عرضه بشود.

**\* جنابعالی فکر می‌کنید چه چالش‌هایی پیش روی فلسفه اسلامی وجود دارد؟ چون در کتاب اسلام و تنگناهای انسان متجدد به نحوی به این چالش‌ها اشاره کرده‌اید و به نظر شما چگونه می‌توان به این چالش‌ها پاسخ داد؟**

اولاً چالش‌ها ۲ نوع است: یکی از درون تمدن اسلامی و یکی از بیرون آن.

در طول تاریخ اسلام، عده‌ای از علماء و فضلاء اسلامی بوده‌اند که با فلسفه مخالف بوده‌اند، البته چند قرن خود صوفیه هم مخالف بوده‌اند. از دوره سنایی این امر شروع شد و بعد از دوره مولانا دیگر این‌گونه نبود. عبدالرحمن جامی هم صوفی بزرگ طریقه نقشبندی بود که راجع به مسئله «وجود» نوشته‌هایی دارد، ولی اصولاً طعنه زدن به فلسفه چند قرن حکم ادامه داشت و یکی از چالش‌های فلسفه در داخل تمدن اسلامی همواره پاسخ گفتن به حملاتی بود که از ناحیه متکلمین و یا فقهای مثل ابن تیمیه و حتی برخی از صوفیه انجام می‌شد و این روند همواره وجود داشت.

البته عالم تشیع بیش از عالم تسنن فلسفه را در درون خودش پذیرفت و این امر ناشی از مسائل خیلی عمیق فلسفی و کلامی در تشیع است که باعث این امر شد. مثلاً اهمیت عقل از دیدگاه تشیع، البته نه اینکه عقل در تسنن بی‌اهمیت باشد، اما فرق کلام شیعی و کلام اشعری از لحاظ توجه آنها به عقل خیلی مهم است در این کار. لذا نتیجه‌اش این بود که هرکجا که تشیع باقی ماند مثلاً در ایران و بخش شیعه‌نشین عراق یا افغانستان و پاکستان و هند قدیم، فلسفه رونق بیشتری داشت تا مصر و آفریقای شمالی که بعد از این رشد فعالیت فلسفی در آنها متوقف شد. ولی بنده از این نظر با کرین مخالفت جدی داشتم که فقط فلسفه در دامن تشیع پرورش داشت و این درست نیست. مثلاً در ترکیه عثمانی، عثمانی‌ها حنفی بودند اما مکتب اشراق خیلی در آنها گسترش داشت یا مثلاً در هندوستان خیلی‌ها سنی بودند. اما بیشتر فلسفه اسلامی در دامن تشیع و به‌خصوص در ایران گسترش پیدا کرد.

**\* آقای دکتر فکر می‌کنید می‌توان برای فلسفه اسلامی، ما به‌یازایی در نظر گرفت؟**



عبدالحکیم

است و یا درباره فلسفه تطبیقی سخنی ندارد، لذا اگر فلسفه اسلامی زنده باقی بماند، چون انسان در هر برهه‌ای از زمان با چالش‌های مختلفی روبروست، بدون شک، خود پویایی پاسخ دادن به این چالش‌ها، یک باب جدیدی به فلسفه اسلامی اضافه می‌کند و در این شکی نیست. آنچه می‌گویم تحت عنوان حکمت جاویدان و یا حکمت خالدی ای - که بنده پیرو آن هستم - که همیشه باقی است. چنان که این مانند نخی است که داخل دانه‌های تسبیح است و آن را در تمام فلسفه اسلامی هم می‌توانیم ببینیم و در فلسفه ایران باستان هم می‌توانیم ببینیم. اما بعضی مانند سه‌روردی بیشتر و به صورت مستقیم به آن توجه کرده‌اند.

**\* آقای دکتر البته سؤالات بیشتری در این زمینه مطرح است اما به دلیل کمبود وقت با یک سؤال مصاحبه را به پایان خواهیم بود و آن اینکه در حال حاضر جنابعالی به لحاظ تألیف و پژوهش چه کارهای جدیدی در دست دارید؟**  
 من امسال کتابی چاپ کردم به نام «گلستان طبیعت» که کتابی است درباره عرفان و حدود ۱۰ هزار نسخه از آن به چاپ رسیده و خیلی مورد توجه قرار گرفته است، هم‌چنین کتابی با عنوان «فلسفه اسلامی از آغاز تا امروز» را منتشر کرده‌ام. اما در حال حاضر کاری را که انجام می‌دهم و خیلی هم قابل توجه است و ارتباطی با فلسفه مستقیماً ندارد این است که زیر نظر من ترجمه و تفسیر جدیدی از قرآن کریم به زبان انگلیسی در حال انجام است و در این کار تفسیری که به رشته تحریر در خواهد آمد کاملاً منطبق خواهد بود با تفاسیر سنی، یعنی چه شیعی و چه سنی و چه عرفانی و فلسفی و کلامی و در عین حال ما به کلی انتقاداتی که غربیها از قرآن کریم کرده‌اند را رد کرده‌ایم.

نکته آخر اینکه، موازی با این کار و با همکاری آقای دکتر مهدی امین رضوی، ما بنا داریم پنج جلد منتخبات فلسفی در ایران را به چاپ برسانیم که جلد اول و دوم آن چاپ شده است و جلدهای بعدی هم در آینده به چاپ خواهد رسید.

بین رفت و این همان است که «جابری» فیلسوف مراکشی ارائه می‌دهد که ابن‌رشد آخرین فیلسوف واقعی اسلامی است و عرب هم بوده و این فلاسفه بعدی ایرانی، فیلسوف واقعی نیستند، بلکه عرفایی هستند که صوفیانه سخن می‌گویند و فیلسوف صرفاً منطقی نیستند. این بیان الآن خیلی در ممالک عربی اشاعه دارد و البته یک جنبه سیاسی و ضد ایرانی هم دارد و در آن شکی نیست. اما در ترکیه، علاقه به فلسفه اسلامی بسیار زیاد است - اگرچه بیان می‌کنند که فزایی ترک بوده اما این نوع عناد مانند اعراب وجود ندارد. من بیش از ۲۲ کتاب به ترکی ترجمه شده است و سخنرانی‌های مفصلی هم در ترکیه انجام داده‌ام و کتاب ملاصدرا را من هم به ترکی ترجمه شده است و بسیار مورد استقبال قرار گرفته است، هم‌چنین به حکمت اشراق در ترکیه اقبال فراوانی وجود دارد لذا در اینجا هنگامی که صحبت از فلسفه دیرین اسلامی می‌شود، با توجه به ایران است.

البته اگر حقیقت هم بخواید گفته شود، عبدالرحمن بدوی که مصری است و از ناسیونالیست‌های مصری - اما دانشمند بسیار بزرگی بود - در یک کنفرانسی گفت: تا وقتی ایران هست هرگز غصه مردن فلسفه اسلامی را نخورید. اما جو ترکیه خیلی فرق دارد از این لحاظ با مصر و سوریه و ...

مورد دیگر پاکستان است. پاکستان و هند اسلامی که فرهنگشان یکی است و بعد از ایران بزرگ‌ترین مرکز فلسفه بوده‌اند و البته بیشتر تحت نفوذ ایران قرار داشته‌اند، مخصوصاً تحت تأثیر سه‌روردی و ملاصدرا و میرداماد و ابن‌سینا، اینها فلاسفه زیادی داشتند که کارهای مهمی انجام داده‌اند و شروح بسیار مهمی نوشته‌اند و بعد هم جنوب شرقی آسیا که یکی از مهمترین حوزه‌های تمدن اسلامی است، یعنی مالزی و اندونزی. در اینجا اصلاً تا ۵۰ سال پیش از فلسفه اسلامی و عرفان خبری نبود و در عرض چند دهه اخیر فلسفه اسلامی رونق پیدا کرده که تماماً مربوط به ایران است.

این شاید به نحوی نقشه دنیای اسلامی باشد و به سادگی نمی‌توان در این زمینه قضاوت کرد.

**\* حال فکر می‌کنید آیا در آینده مطالب جدیدی در فلسفه اسلامی شکل خواهد گرفت یعنی چیزی غیر از حکمت مشاء و اشراق و متعالیه و عرفان؟**

بله همین مسئله الآن در حال انجام شدن است. بنده به عنوان شخصی که به تمامه طرفدار سنت اسلامی هستم، از ابن‌سینا تا سه‌روردی و تا ملاصدرا و دیگر بزرگان و مطالب زیادی هم در این باره نوشته‌ام، اما آن متافیزیکی را که مطرح می‌کنم عین آن چیزی نیست که آنان می‌گویند، مثلاً ملاصدرا درباره محیط زیست صحبتی نکرده

بله، امروز در هر جامعه‌ای اعمالی که انجام می‌شود مبتنی بر یک جهان‌بینی است که افراد آن جامعه بدون آن جهان‌بینی نمی‌توانند آن اعمال را انجام دهند، لذا چنانچه الگوی فلسفه‌ای مثل فلسفه اسلامی در جامعه ای نباشد، یک فلسفه لاادری جای آن را می‌گیرد. آن کسانی که فطرت فلسفی دارند و کسانی که تشنگی برای فلسفه دارند، اینها بدون فلسفه نخواهند بود. اگر فلسفه‌ای که مبتنی بر دین جامعه نباشد وجود نداشته باشد، یک فلسفه‌ای مخالف آن به‌وجود می‌آید و آن وقت همه شالوده‌های اخلاقی و نهادهای اجتماعی متزلزل خواهد شد. مثلاً با از بین رفتن فلسفه مسیحی قرون وسطی، فلسفه در غرب از بین نرفت، بلکه فلسفه لاادری یا ضد مسیحی به‌وجود آمد، و نتیجه‌اش از یک سو به مارکسیسم رسید و از سوی دیگر به فلسفه‌های لاادری یعنی اگزیستانسیالیسم و یا فلسفه‌های تحضلی فعلی آمریکا و انگلیس، که اینها نقش وجودشان یک انتقاعی ایجاد می‌کنند بین انسان و خداوند و دین، و البته در این شکی نیست.

به نظر من مثلاً بحران محیط زیست که همه را از بین می‌برد، مهمترین مسئله‌ای است که بشر با آن روبروست و این مستقیماً مربوط به یک جهان‌بینی لاادری است که فلسفه از لحاظ طبیعت و عالم‌گون در غرب به‌وجود آورده است و هرچه هست به دنبال آن آمده است.

**\* با توجه به اینکه فلسفه اسلامی به نحوی متأثر از فلسفه ایرانی است و یا هرکجا بحثی از فلسفه اسلامی است، پیوند با محیط و فضای ایرانی هم در آن مشاهده می‌شود، آیا در ممالک دیگر جایی هست که به فلسفه اسلامی پرداخته شود، اما نگاهی به فلسفه ایرانی در آن نباشد؟**

بله هست، اما نه به آن اصالت. من چند مثال برای شما می‌زنم: در مصر از وقتی که سید جمال‌الدین اسدآبادی پس از اخراج از ایران به قاهره رفت و در دانشگاه الازهر مشغول به تدریس شد، برای اولین بار او سعی کرد که فلسفه اسلامی را که قرن‌ها در الازهر - دانشگاه بزرگ دینی اهل تسنن - تدریس نشده بود، دوباره احیاء کند و هم‌چنین عده‌ای از دانشمندان بزرگ مصری پیدا شدند که راجع به فلسفه اسلامی صحبت می‌کردند مثل ابراهیم مدکور، عبدالرحمن بدوی و دیگران مخصوصاً در دوره فاروق این امر به اوج رسیده بود و بعدها از عبدالناصر به بعد افول کرد. اینها به فلسفه اسلامی بدون کوچک‌ترین ارجاع به ایران می‌نگریستند و مدل فلسفه اسلامی را از فرنگیها گرفتند، یعنی همین که اروپاییها گفتند که فلسفه به ابن‌رشد ختم شد، اینها هم همین حرف را زدند، البته به نفع ناسیونالیسم عرب.

اینجا بیان می‌کنند هنگامی که استیلای اعراب بعد از حمله مغول از بین رفت دیگر فلسفه هم از